۲۵
آموزش سواد مالی - سطح دو
دوره‌ی دوم دبستان

خرج بیجا



۹

CamScanner

CamScanner



تولد الکس نزدیک بود و او سراز پا نمی‌شناخت! قرار بود جشن بگیرد و دوست‌هایش را هم دعوت کند.

CamScanner

CamScanner



وقتی الکس داشت میان‌وعده می‌خورد، ماشین پست از راه رسید.
روی همه‌ی بسته‌های پستی هم یک نامه برای او بود.

CamScanner
CamScanner



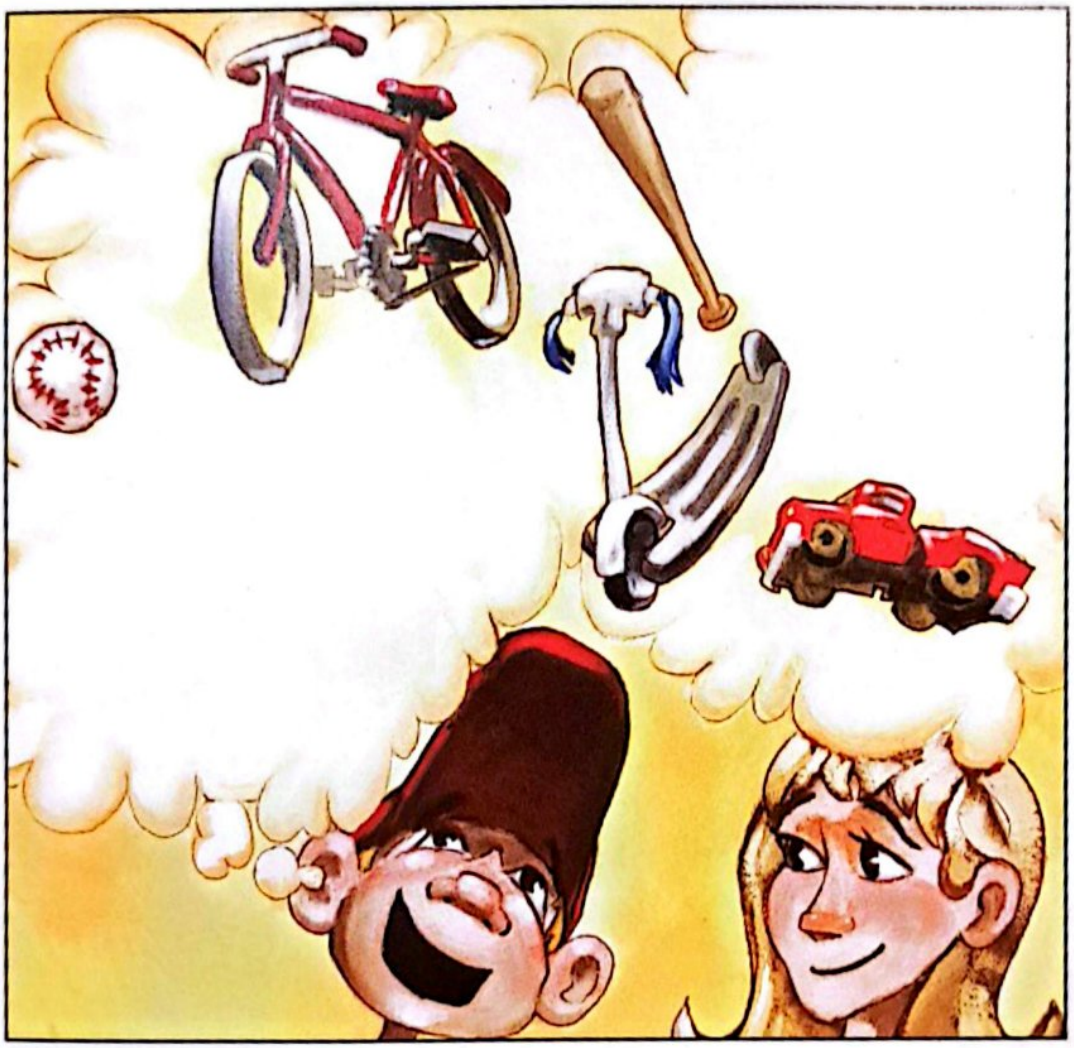
الکس فریاد زد: «مامان، نگاه کن. امروز من هم نامه دارم!»
مامان گفت: «یک کارت تبریک تولد! چی نوشته؟»
«نوشته، تولد هشت‌سالگی‌ات مبارک قهرمان واقعی!
روز خیلی خوبی داشته باشی!
با عشق، بابابزرگ و مامان‌بزرگ»
الکس گفت: «توی پاکتش پول هم هست! هورا!

CamScanner
CamScanner



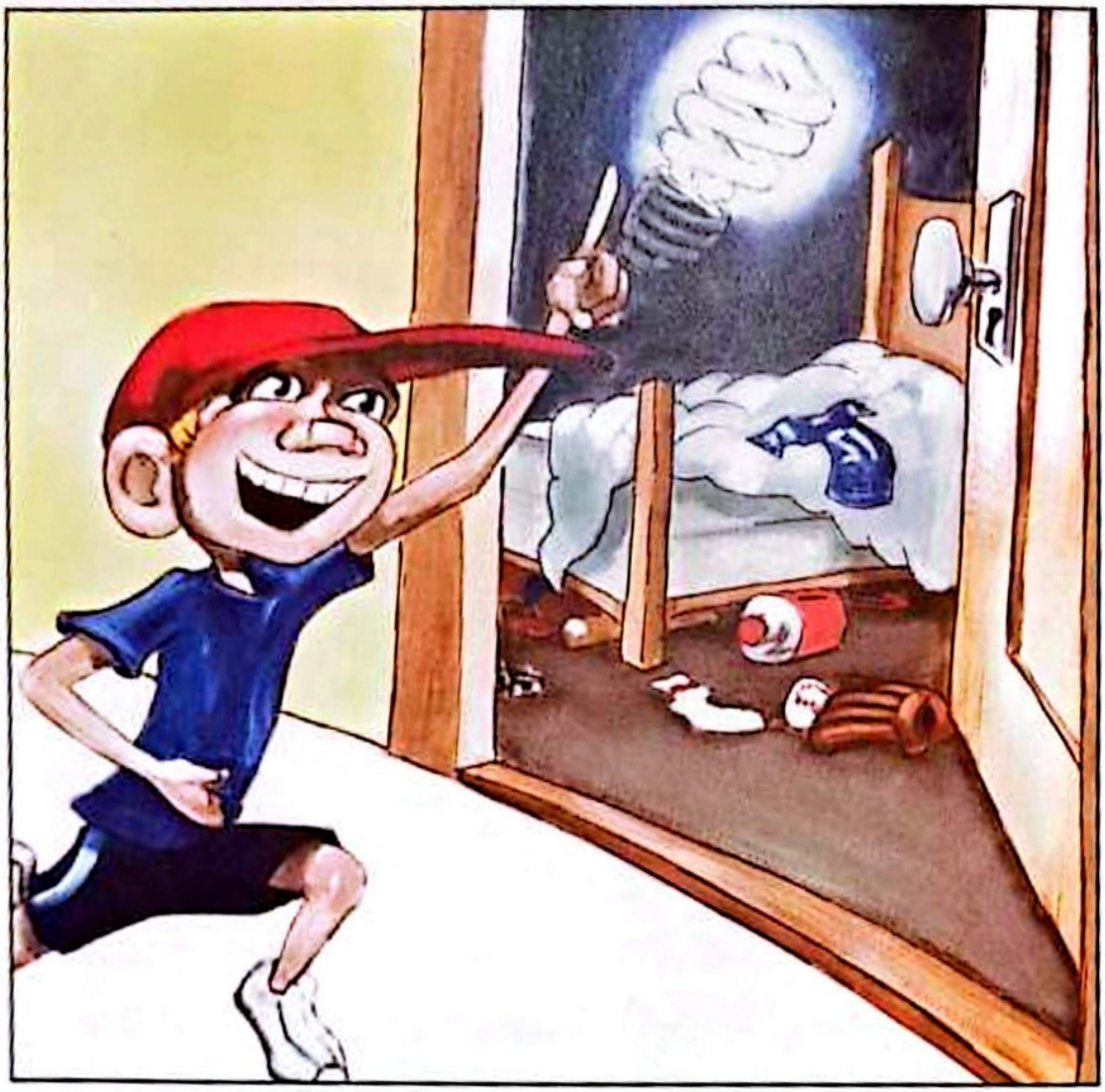
یک، دو، سه، چهار... پنج دلار برای من!
پنج دلار گرفتم، مامان! این عالی نیست؟
شرط می‌بندم پول‌دارترین بچه‌ی مدرسه‌مان هستم.»

CamScanner
CamScanner



مامان گفت: «پنج دلار! چه پسر خوش‌شانسی!»
الکس که با ذوق بالا و پایین می‌پرید، پرسید: «با پنج دلار چی می‌شود خرید؟
می‌شود یک اسکوتر جدید خرید یا یک چوب بیسبال نو؟
می‌شود یک دوچرخه‌ی جدید خرید یا یک همچی چیزی؟»
مامان گفت: «پنج دلار، برای دوچرخه کافی نیست. اما مطمئنم می‌توانی چیز دیگری پیدا کنی که دوستش داری، یا اصلاً می‌توانی پولت را پس‌انداز کنی. ببینم، مگر قلکت زیر تختت نیست؟»

CamScanner
CamScanner



الکس با خوشحالی فریاد زد: «مامان! تو خیلی باهوشی! ممنون!
اصلاً می‌توانم بقیه‌اش را از توی قلکم درآورم!
مطمئنم که حداقل یک یا دو دلار دارم تا به این پنج دلار اضافه کنم.
همین کار را می‌کنم.»

CamScanner

CamScanner



همین‌طور که الکس قلکش را برداشته بود و آن را سروته می‌کرد، مامان با اخم پرسید: «مطمئنی می‌خواهی قلکت را خالی کنی؟»

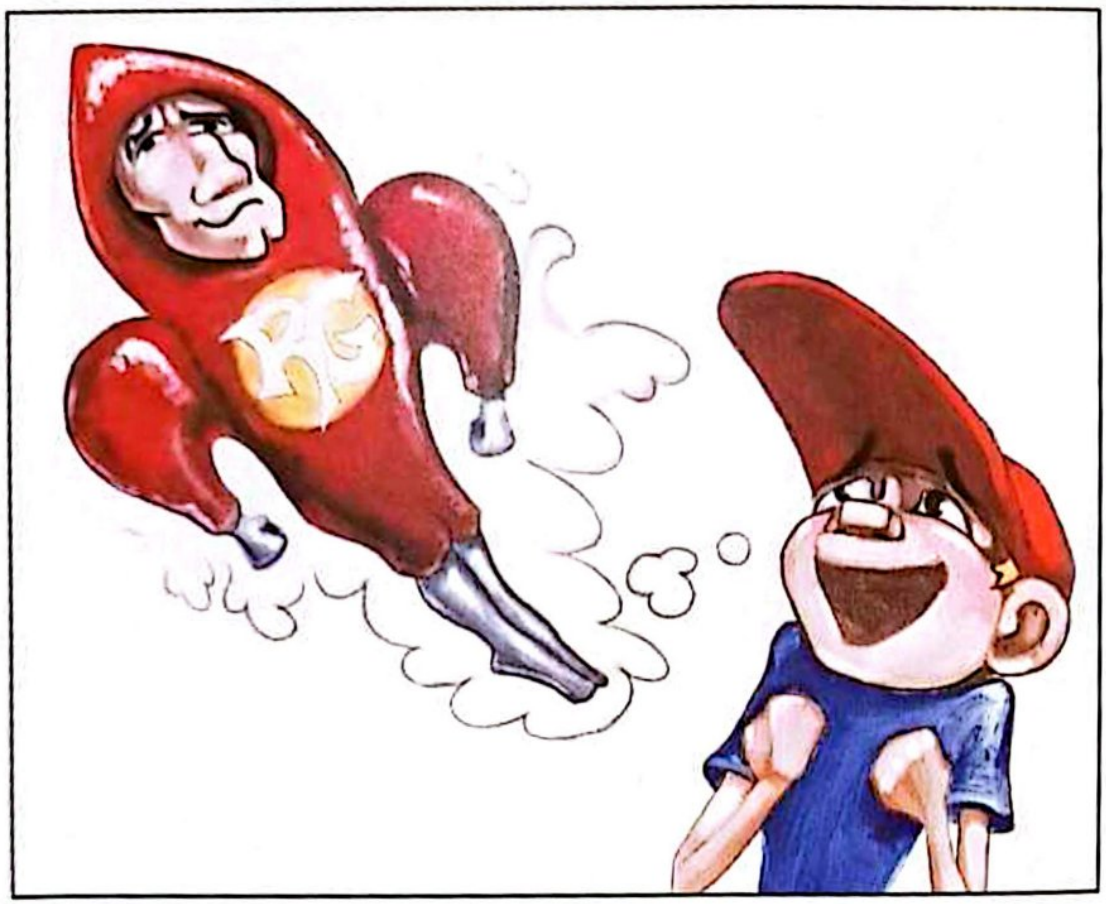
اول یک دلار و بعد یکی دیگر و بعد هم دو دلار دیگر از قلک بیرون افتاد، در پایان هم دو تا سکه‌ی بیست و پنج‌سنتی و پنج تا سکه‌ی ده‌سنتی روی زمین افتاد.

الکس پول‌هایش را شمرد و گفت: «چهار دلار دیگر برای من. به‌علاوه‌ی دو تا بیست و پنج‌سنتی و پنج تا ده‌سنتی که هرکدامش پنجاه سنت می‌شود، می‌بینی؟ پنجاه سنت به‌علاوه‌ی پنجاه سنت می‌شود یک دلار دیگر،

که اگر با چهار دلار جمع شود، پنج دلار بیشتر گیرم می‌آید!

CamScanner

CamScanner



با ده دلار برای خرید آن قهرمان جدید خفن جنگی که "مرد موشکی" صدایش می‌کنند، پول کافی دارم. مرد موشکی خیلی باحال است. دو اسباب‌بازی توی یک اسباب‌بازی!

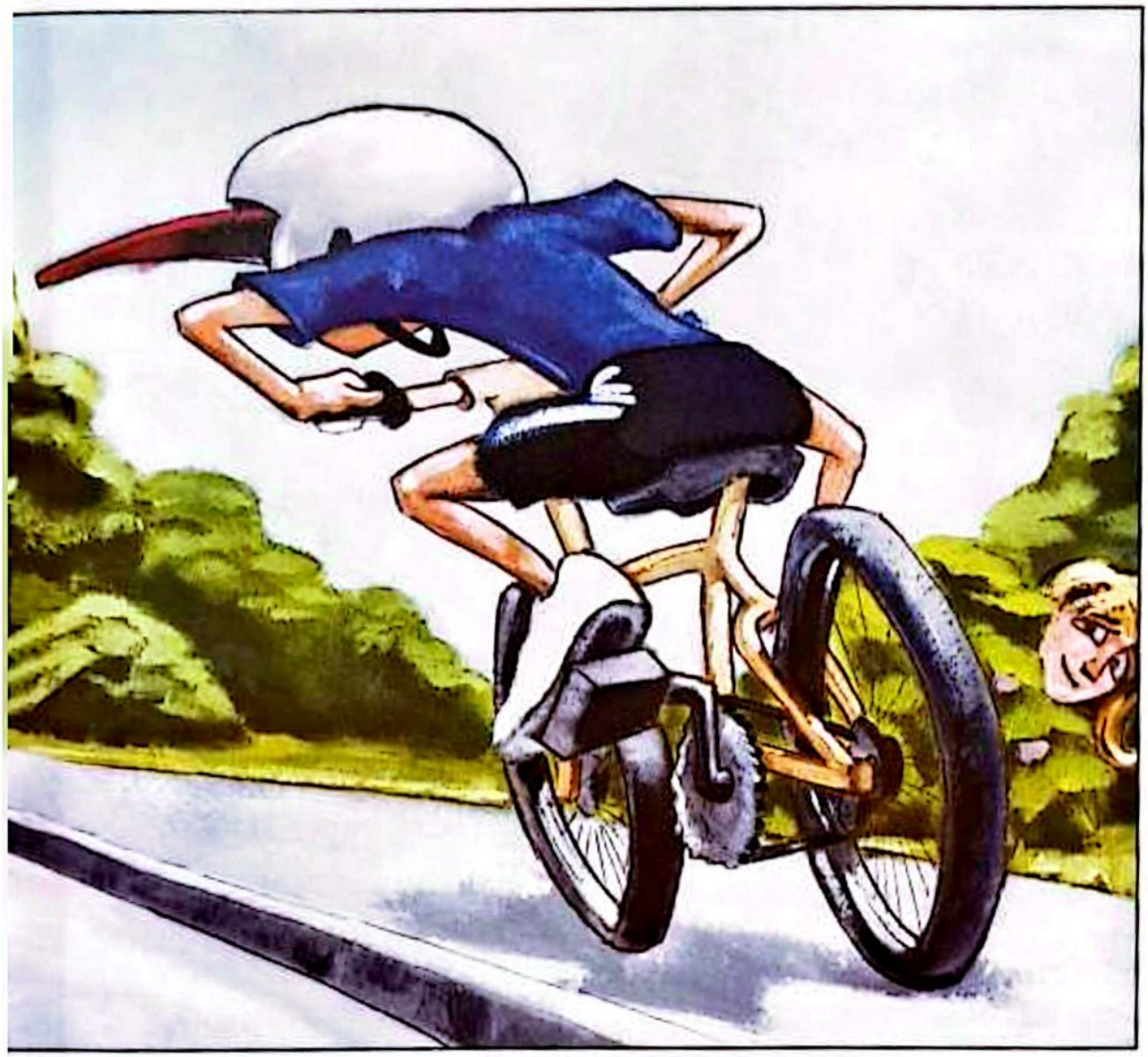
یک ابرقهرمان، به‌علاوه‌ی یک موشک، می‌شود ساعت‌ها با آنها بازی کرد.»

مامان گفت: «الکس، عزیزم. حتماً باید همه‌ی پول‌هایت را خرج کنی؟»

«قیمتش این قدرها هم نیست، مامان. مرد موشکی خیلی کوچک است! من نه دلار، دو تا بیست و پنج سنتی و پنج تا ده‌سنتی را برمی‌دارم. خواهش می‌کنم مامان، می‌توانم بروم؟ خیلی زود برمی‌گردم خانه!»

CamScanner

CamScanner



وقتی الکس با دوچرخه به فروشگاه می‌رفت، خورشید وسط آسمان بود و حسابی می‌درخشید. اما کم‌کم پاهایش خسته شد و تصمیم گرفت بایستد.

الکس فکر کرد، "چقدر هوا گرم است" و در همین لحظه شنید که کسی فریاد می‌زد،

"لیموناد خنک- تَگری،

CamScanner

CamScanner



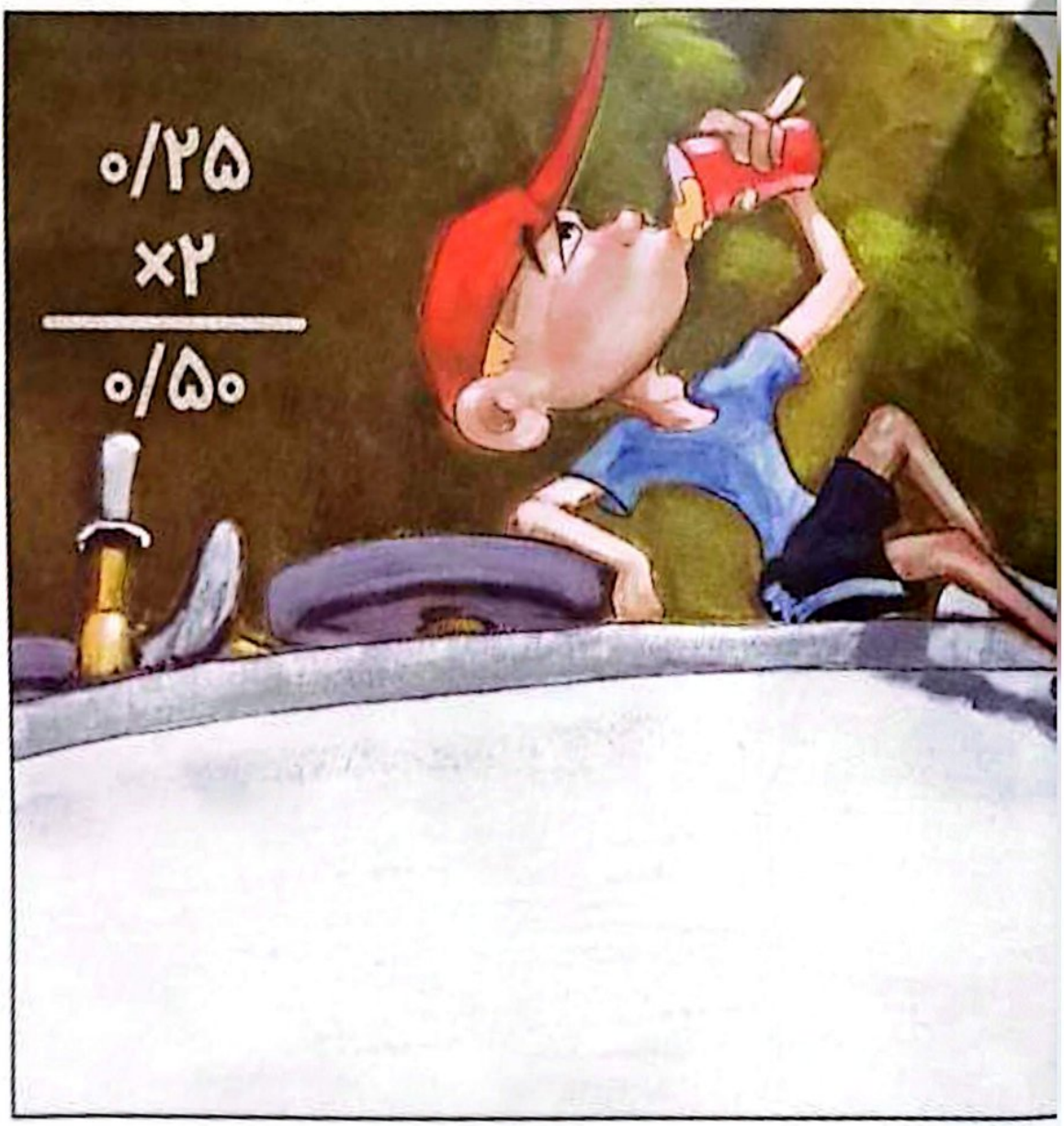
از اینجا بخرید!
در اندازه‌های کوچک و بزرگ!"
الکس فکر کرد، "لیموناد، این همان چیزی است که الان دوست دارم"
و کنار پیاده‌رو توقف کرد و از دوچرخه‌اش پیاده شد. او نوشته‌ی روی
دکه‌ی لیموناد‌فروشی را خواند، "کمکم کنید تا به اردو بروم" و دختری
را دید با موهای قرمز و یک پارچ در دستش.

CamScanner
CamScanner



دختر با لبخند گفت: «دارم برای اردو پول جمع می‌کنم. می‌شود یک نوشیدنی بخرید، لطفاً؟ خیلی وقت است که اینجا هستم.»
الکس جواب داد: «البته، کوچک‌ترین لیوان را برمی‌دارم. دارم به فروشگاه می‌روم، بنابراین نمی‌توانم زیاد پول خرج کنم.»

CamScanner
CamScanner



دختر همین‌طور که لیموناد را داخل لیوان می‌ریخت، گفت: «پنجاه سنت لطفاً. چون امروز خیلی گرم است، من کمی بیشتر برایت لیموناد ریختم.»

الکس دو تا بیست‌وپنج‌سنتی‌اش را داد و گفت: «ممنون بابت نوشیدنی.» و بعد نشست و شروع به نوشیدن کرد.

CamScanner
CamScanner



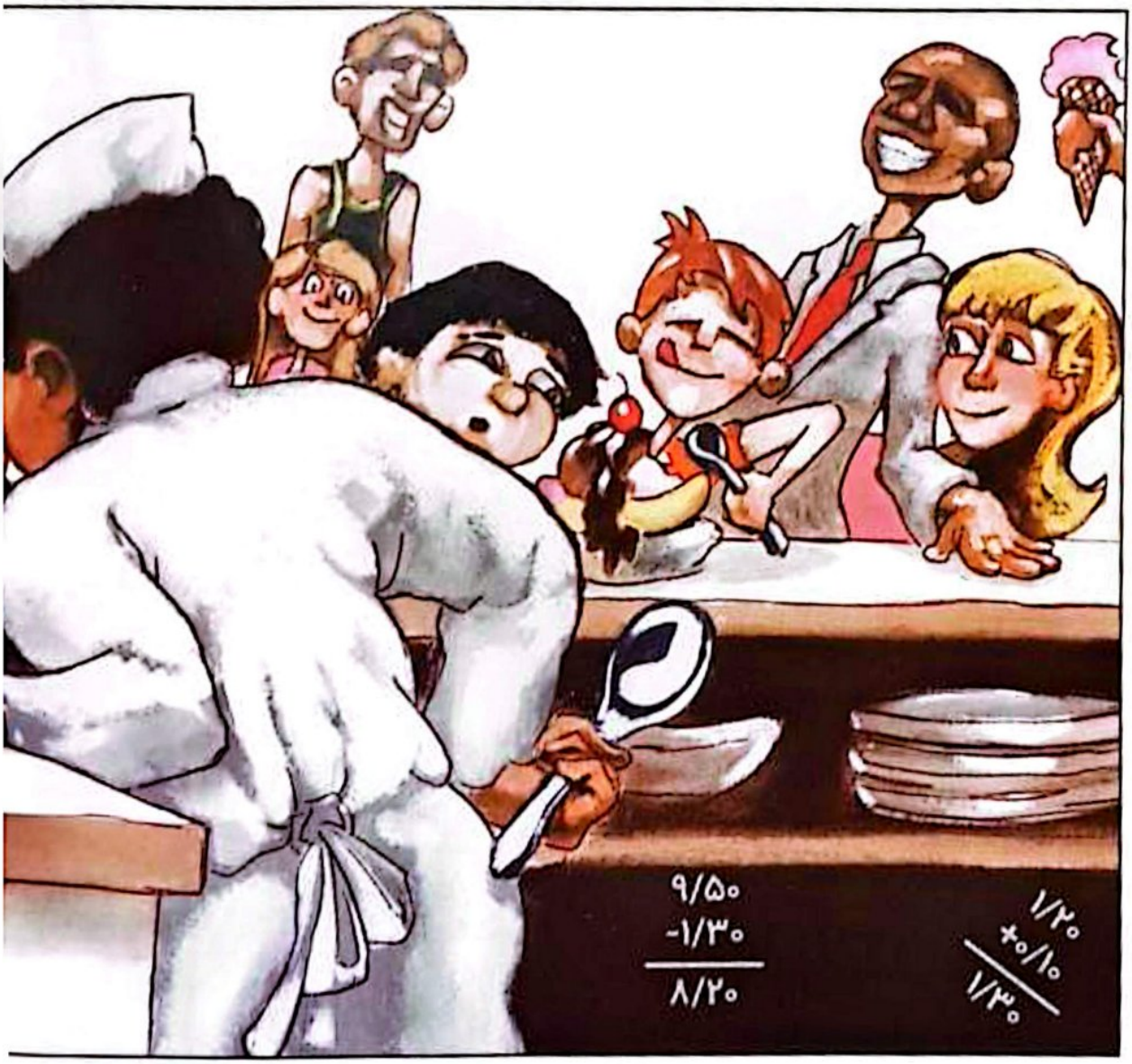
الکس موقع مزه‌مزه کردن لیموناد، با خودش فکر کرد، "اگر پنجاه سنت را از پولم کم کنم، نه دلار و پنجاه سنت برای سفرم باقی می‌ماند." او آخرین جرعه‌ی نوشیدنی را سر کشید و گفت: «باز هم ممنون.» دختر گفت: «خواهش می‌کنم. واقعاً خوشحالم که ایستادی.»

CamScanner
CamScanner



الکس دوباره سوار دوچرخه شد و به‌طرف بالای خیابان رکاب زد.
کمی جلوتر یک فروشگاه بود که بستنی و شیرینی می‌فروخت.
او فکر کرد، "بستنی بهترین خوراکی دنیاست. بهترین طعم آن هم وانیلی- شکلاتی است، آن هم از نوع قیفی."

CamScanner
CamScanner



الکس دوچرخه‌اش را نگه داشت و با خودش فکر کرد، "امروز خیلی گرم است.
فقط یک بستنی قیفی کوچک می‌خرم و به راهم ادامه می‌دهم."
بستنی برای او یک دلار و بیست سنت هزینه داشت، به‌علاوه‌ی ده سنت برای شکلات روی آن.
الکس با عجله و بدون لحظه‌ای مکث شروع کرد به خوردن بستنی.

CamScanner
CamScanner



«به‌به! این بستنی واقعاً خوش‌مزه است!»
بعد حساب کرد، "نه دلار منهای یک دلار می‌شود هشت دلار.
پنجاه سنت منهای سی سنت، می‌ماند دو تا ده‌سنتی.
پس باید با سرعتِ مرد موشکی به فروشگاه اسباب‌بازی بروم."

CamScanner
CamScanner



الکس بستنی‌اش را تندتند خورد و حتی نگذاشت یک قطره‌اش هم زمین بریزد. بعد فروشگاه اسباب‌بازی را پیدا کرد ـ مقصد سفرش.

CamScanner

CamScanner



در فروشگاه رنگارنگ ردیف به ردیف اسباب‌بازی چیده شده بود؛
عروسک‌های زیبا برای دخترها و قهرمان‌های جنگی برای پسرها.

CamScanner

CamScanner



الکس، مرد موشکی را کنار ماشین‌های کنترلی، در جعبه‌های مستطیلی
با ستاره‌های قرمز و سفید و آبی پیدا کرد.
قیمتش نه دلار و نود و نه سنت بود.
باورش نمی‌شد.
برچسب قیمت را دو بار خواند.
«من ده دلار داشتم! حالا فقط هشت دلار دارم!

CamScanner
CamScanner



باید پولم را نگه می‌داشتم. اما دیگر خیلی دیر شده.
دو تا ده‌سنتی‌ام هم کمکی نمی‌کند.
اوه، چه وضعیت بدی!
واقعاً خیال می‌کردم مرد موشکی ارزان‌تر باشد.»

CamScanner
CamScanner

الکس فکر کرد، "حالا چی‌کار کنم؟
من مامانم را می‌خواهم!
وقتی اوضاع به خوبی پیش نمی‌رود، مامان همیشه آرامشش را حفظ می‌کند.
البته می‌توانم چیز دیگری بخرم،
اما به‌خوبی چیزی که می‌خواستم نمی‌شود."
بنابراین الکس با تمام سرعتی که می‌توانست به‌طرف خانه رفت.
وقتی به خانه رسید، مامانش پرسید:
«مرد موشکی کجاست؟»
الکس گفت: «نخریدمش. بگویم چرا؟»

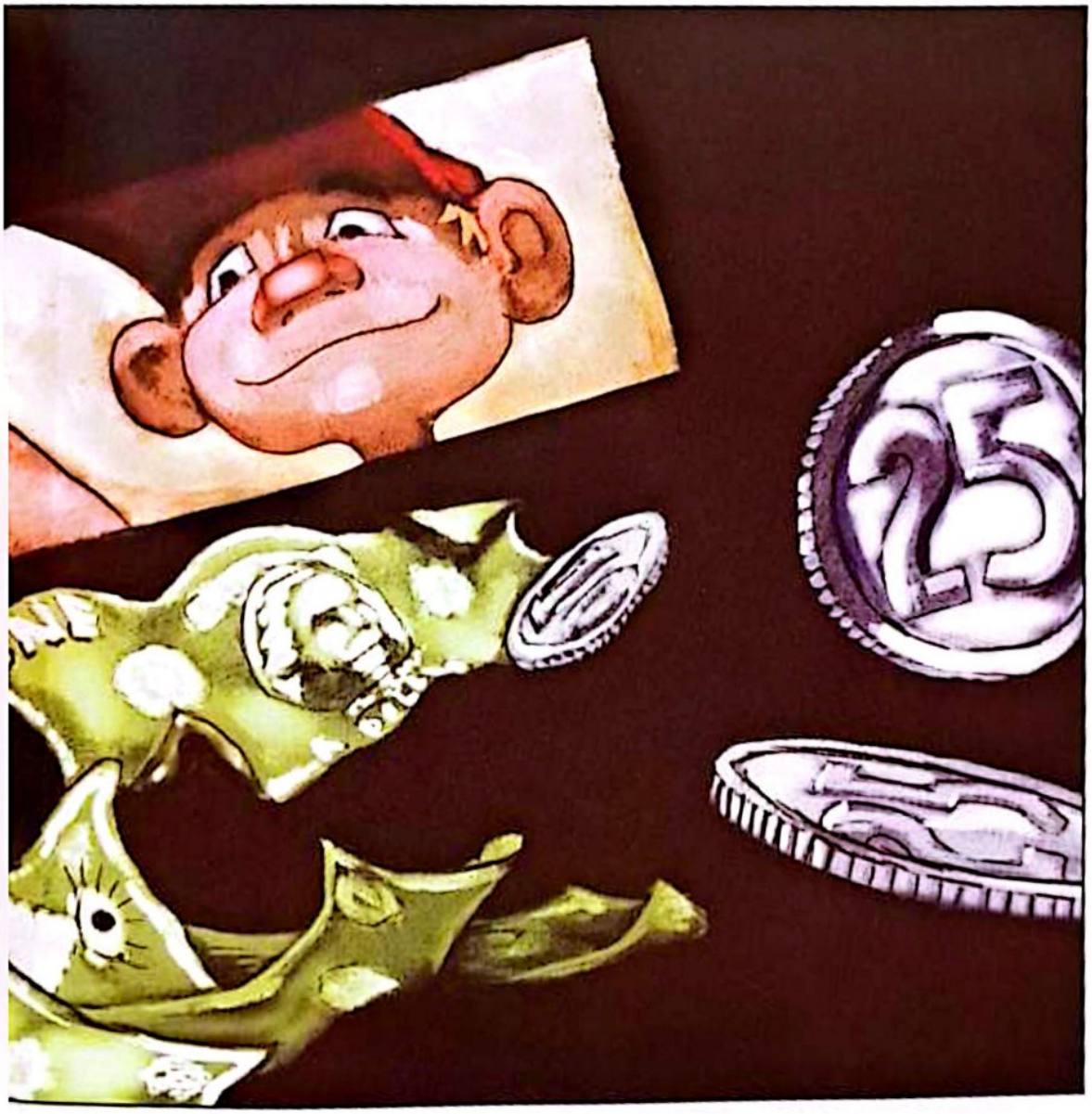
CamScanner

CamScanner

«می‌خواهی برایم تعریف کنی؟ اگر نمی‌خواهی، نگو. اشکالی ندارد.
من فقط خوشحالم که برگشتی. امروز هوا خیلی گرم است.»
انگار مامان همیشه می‌دانست وقتی ناراحتی، چه چیزی بگوید
و راستش دست‌خالی برگشتن الکس اتفاق خیلی بدی هم نبود.
او به دختر کمک کرده بود که پول اردویش را بیشتر کند
و هنوز پولی را که از بابابزرگ و مامان‌بزرگ گرفته بود داشت.

CamScanner

CamScanner



الکس قلکش را بیرون آورد و برخلاف دفعه‌ی قبل، پنج دلاری را که به فروشگاه برده بود، برگرداند توی قلک.

CamScanner

CamScanner



بعد سه دلار و دو تا ده‌سنتی را هم به آن اضافه کرد، بنابراین هشت دلار و بیست سنت پس‌انداز کرد تا بعدها از آن استفاده کند.

CamScanner

CamScanner

یکشنبه روز جشن تولد الکس بود و همه‌ی دوست هایش جمع شده بودند.
باهم بازی کردند، کیک خوردند و آخر مهمانی هم هدیه‌ها را باز کردند. دوست های الکس به او پازل، ماشین و چیزهای دیگر هدیه دادند.
بعد مامان گفت:
«پسرم، این پاکت را دیده‌ای؟»
الکس پاکت را باز کرد و آن را بلند خواند:
«تولدت مبارک، پسر! تو باعث افتخار مایی!»

CamScanner

CamScanner



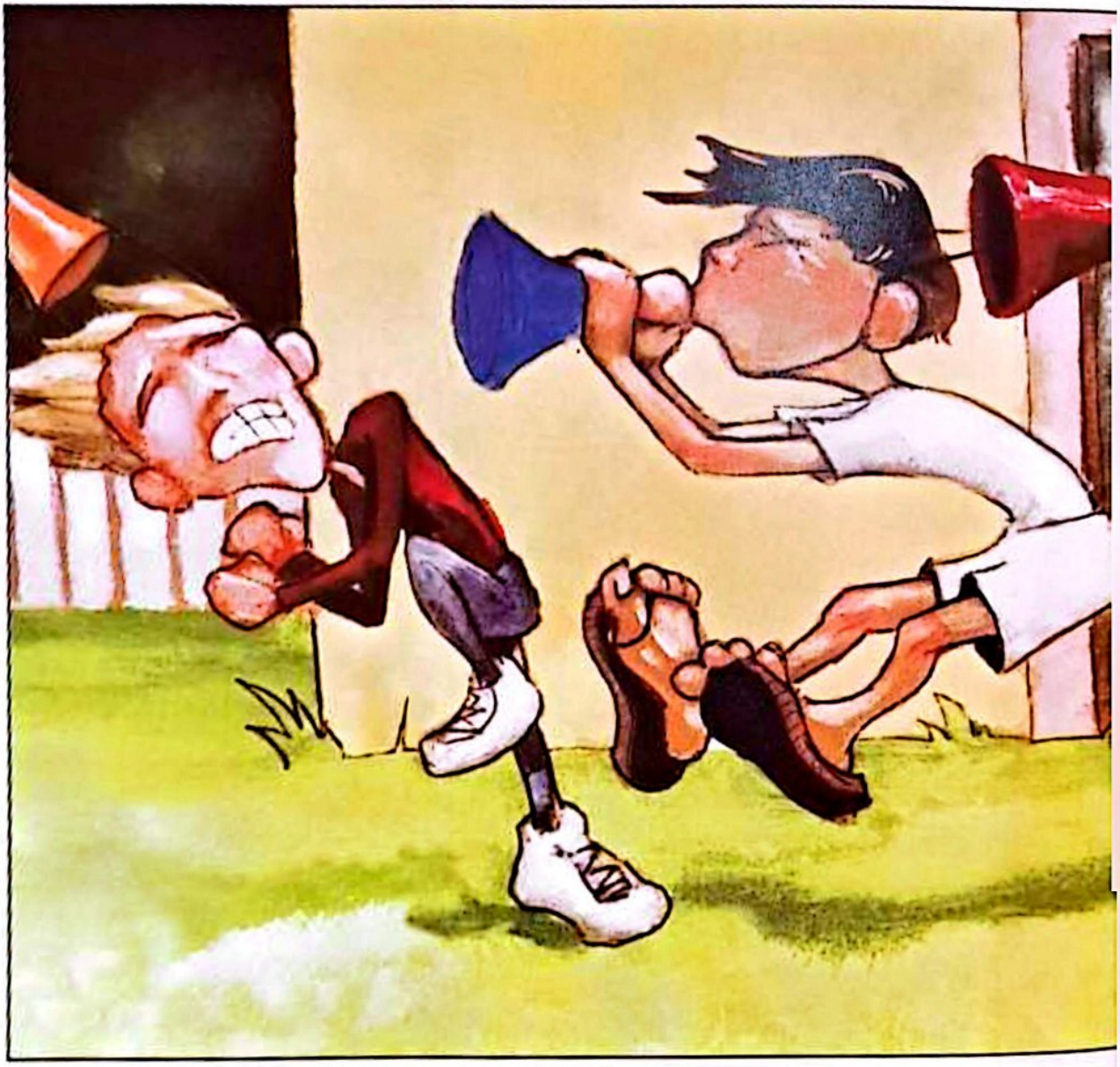
الکس ده دلاری را که از مامان و بابا کادو گرفته بود، بالای سرش گرفت.

بعد گفت: «این تولد، بهترین تولدی بود که تا حالا داشته‌ام!»

مامان گفت: «حالا، پول کافی برای خرید آن اسباب‌بازی‌ای که می‌خواستی داری. اسمش چی بود؟ مرد موشکی؟»

CamScanner

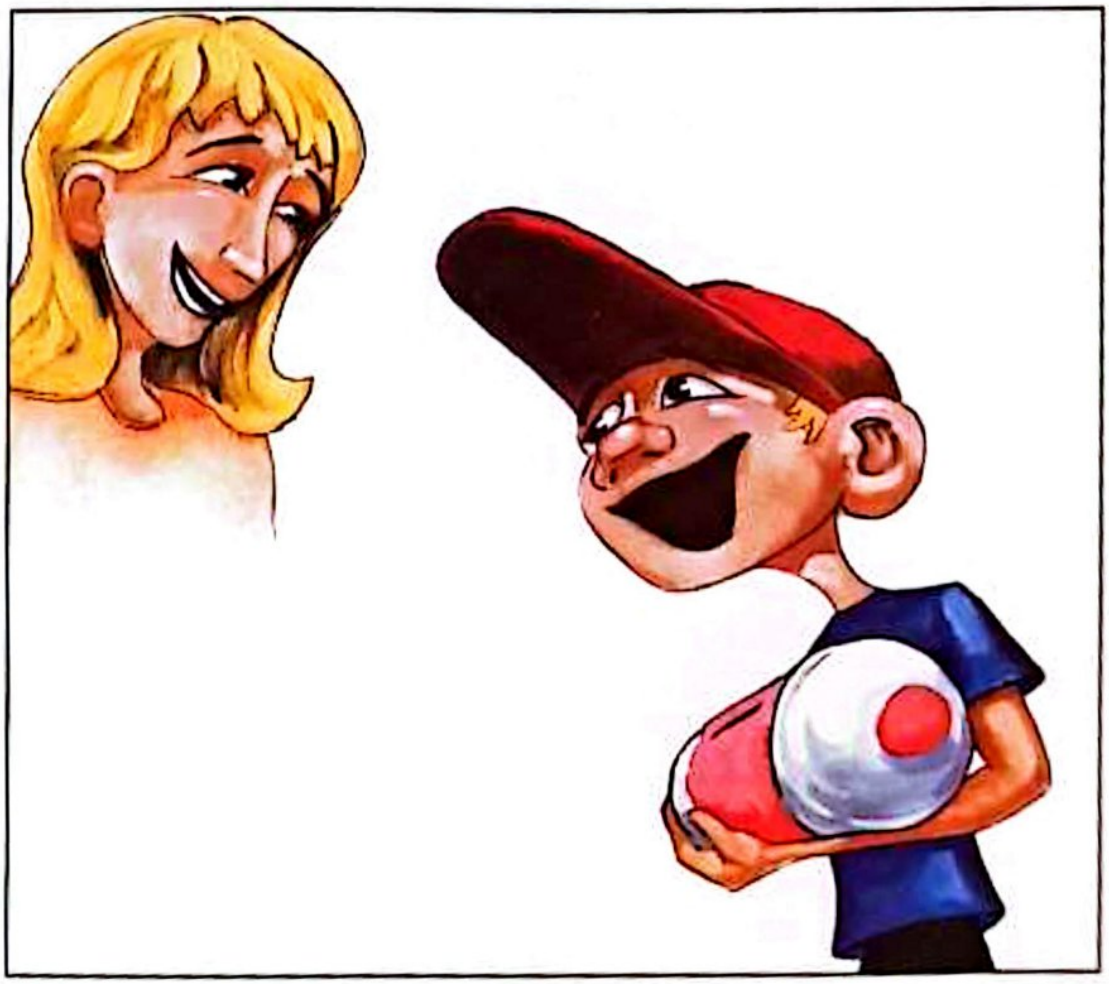
CamScanner



الکس گفت: «نظرم عوض شده. می‌خواهم صبر کنم.»
مامان گفت: «می‌خواهی پولت را پس‌انداز کنی؟
خُب، این خیلی عالی است!»

CamScanner

CamScanner



الکس گفت: «مامان، همیشه می‌گویی باید پولم را برای یک روز بارانی نگه دارم.
خُب، درمورد روزهای آفتابی چطور؟ آنها هم به حساب می‌آیند؟»
مامان گفت: «البته، اینکه برای چه روزی پس‌انداز کنی، به خودت بستگی دارد!»
«فکر کنم دوست دارم برای یک روز آفتابی پس‌انداز کنم.
بهتر است قلکم را بیاورم و این را هم به پول‌هایم اضافه کنم.
و روز آفتابی بعدی، وقتی هوا واقعاً گرم شد، لیموناد و بستنی حسابی حالم را جا می‌آورد.»

CamScanner
CamScanner

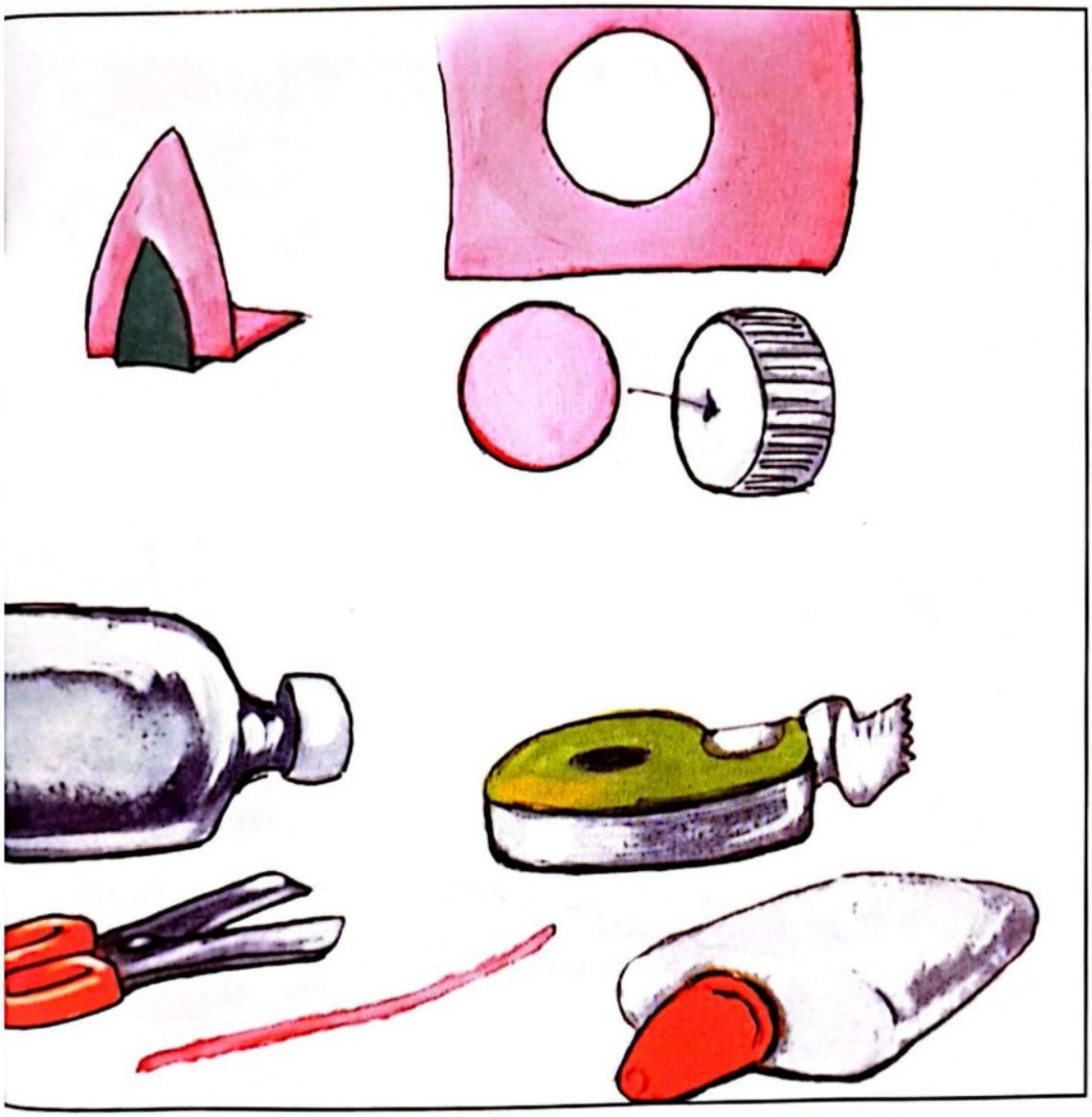
قلک خودتان را درست کنید!

لوازم مورد نیاز:

- یک بطری پلاستیکی خالی (بطری یک لیتری نوشابه یا بطری آب معدنی)
- ۳ یا ۴ کاغذ رنگی یا برگه‌ی طرح‌دار
- ۴ تا مهره‌ی چوبی
- مقداری کاموا
- قیچی
- نوارچسب
- چسب مایع
- یک فرد بزرگ‌تر برای کمک

CamScanner

CamScanner

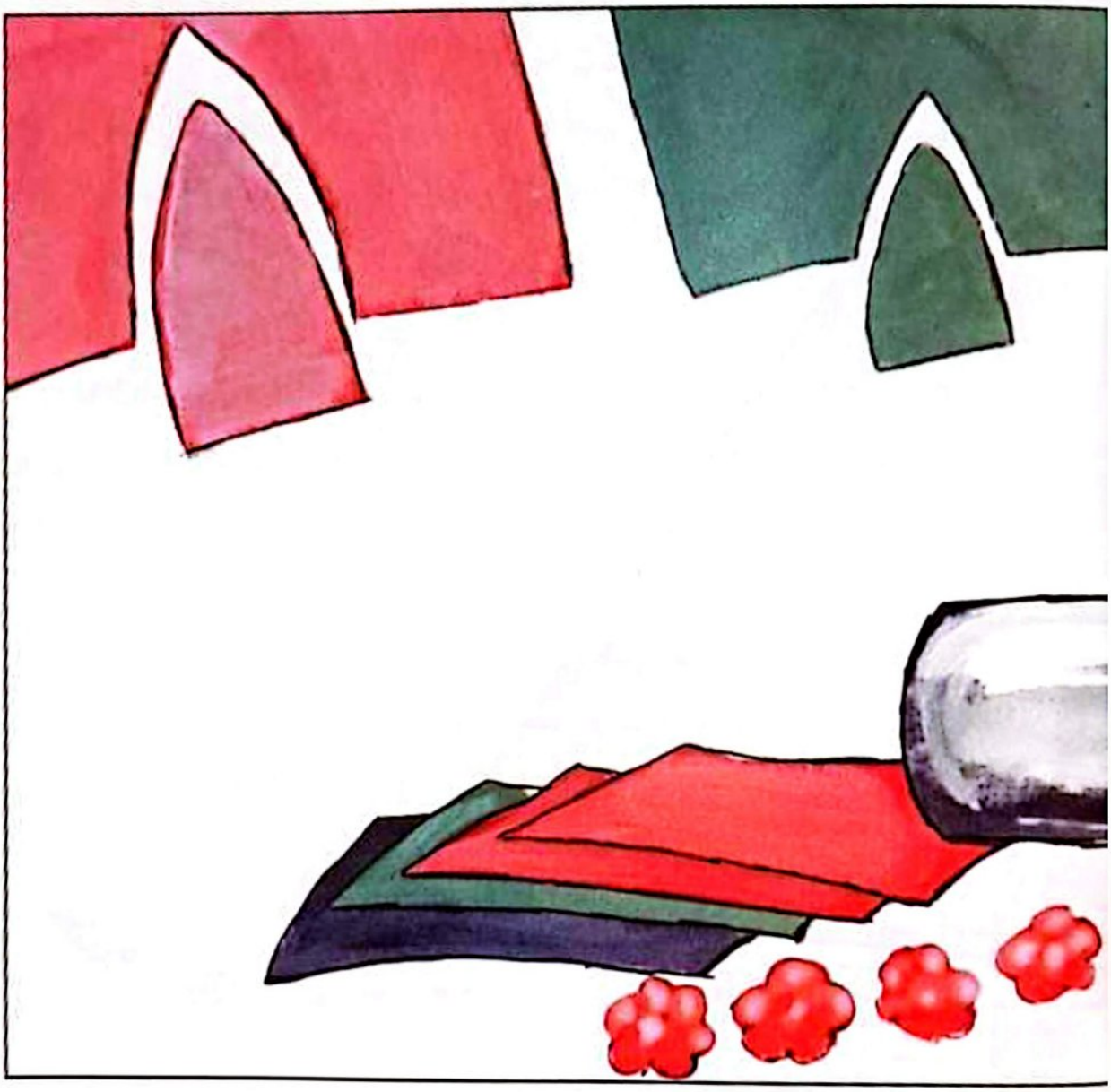


مرحله‌ی ۱: برچسب بطری را بکنید. بطری را با آب داغ و شوینده بشویید و بگذارید خشک شود.

مرحله‌ی ۲: یک نوار بزرگ از کاغذ رنگی را ببرید و دور بطری بپیچید و آن را با نوارچسب یا چسب مایع به بدنه‌ی بطری بچسبانید. شکل در بطری را روی تکه‌ای از همان کاغذ رنگی بکشید. دورش را ببرید و با

CamScanner

CamScanner



چسب مایع روی در بطری بچسبانید تا یک پوزه درست شود.

مرحله‌ی ۳: شکل دو گوش مثلثی را روی تکه‌ای از همان کاغذ رنگی بکشید. شکل دو شاخ مستطیل باریک را هم روی تکه‌ای از کاغذ رنگی بکشید. بهتر است مثلث ها نوک تیز نباشند. این بار روی کاغذ با رنگ متفاوت مثلث های کوچک تری بکشید. دور آنها را ببرید

CamScanner

CamScanner

و با چسب مایع گوش‌های کوچک‌تر را داخل گوش‌های بزرگ‌تر بچسبانید. قسمت پایینی گوش را به عقب خم کنید که پایه‌ای بشود برای چسباندن گوش‌ها به بالای بطری. شاخ‌ها را هم به همین ترتیب بین دو گوش بچسبانید.

مرحله‌ی ۴: چهار دایره‌ی کوچک ببرید، دو تا از آنها را به جای چشم روی بدنه‌ی بطری و دو تای دیگر را به جای سوراخ بینی روی درِ آن بچسبانید. از مهره‌ها هم برای درست‌کردن پاها استفاده کنید.

مرحله‌ی ۵: با کاموا یک منگوله درست کنید که نخ بلندی به سر آن وصل باشد. منگوله‌ی کاموایی را با چسب مایع یا نوار چسب مثل دُم به انتهای بطری بچسبانید.

مرحله‌ی ۶: از یک بزرگ‌تر بخواهید برای انداختن سکه‌ها بالای بطری یک شکاف ایجاد کند. کاتر برای این کار مناسب است.

مرحله‌ی ۷: حالا شما یک گاو قلک دارید و وقتی بزرگ‌تر شدید، گاو صندوق خواهید داشت. برای پر کردن گاوصندوق از همین گاو قلک شروع کنید و پول‌هایتان را در آن پس‌انداز کنید.

CamScanner

CamScanner